

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجری
۲۵ فروری ۲۰۱۹

ملاحظات در باره وابستگی ایران به امپریالیسم بخش اول

توضیح: نوشته زیر متن پیاده شده بحث هائی است که در جلسات آموزشی و تشکیلاتی سازمان طرح شده و سپس به لطف رفقای، به صورت نوشتاری در آمده است. متن های نوشتاری شده پس از تصحیح و در صورت نیاز درج زیر نویس هائی با اضافه کردن یک مقدمه برای انتشار آماده شده است. به امید این که این بحثها در درک وابستگی نظام اقتصادی و رژیمهای سیاسی حافظ آن در ایران به امپریالیستها، کمک کننده باشند.

مقدمه

رفقاء!

موضوع بحثی که قراره در این جلسه در باره اش به بحث بپردازیم، در رابطه با وابستگی جامعه ایران به امپریالیسم و تاریخ این وابستگی می باشد. اهمیت درک این موضوع تا آنجاست که هیچ کس نمی تواند در تجزیه و تحلیل شرایط جامعه ایران نظر درست و روشنی ارائه دهد مگر اینکه این وابستگی به امپریالیسم را شناخته و بر نقش امپریالیسم در سیر رویدادها در ایران اشراف داشته باشد.

از بعد از شکست انقلاب مشروطیت با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضان خان میرپنج (پهلوی) و تسلط کامل امپریالیسم انگلیس بر تمام شئون اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی ایران به تدریج وضعیتی در ایران شکل گرفت که وابستگی به امپریالیسم مشخصه اصلی آن می باشد و به همین دلیل هم تضاد بین خلقهای ما با امپریالیسم به صورت تضاد اصلی در جامعه ایران در آمده است. درست عدم توجه و درک این واقعیت از طرف اغلب نیروهای سیاسی ایران در فاصله طولانی ای که از کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ می گذرد، سرنوشت ناکارآمد آنها را رقم زده است. برای نمونه، همه شاهد بودیم که بعد از قدرت گیری جمهوری اسلامی نیروهای سیاسی ای که به این امر بی توجه بودند در تحلیل ماهیت قدرت دولتی جانشین رژیم سلطنت چه زیگزاک هائی زدند و چه مواضع نادرستی اتخاذ کردند. خوب بدون توجه به ماهیت وابسته به امپریالیسم رژیم های سیاسی در ایران بعد از کودتای ۱۲۹۹ چگونه می شد نقشی آگاهانه در انقلاب ایفا نمود؟ بی دلیل نبود که رفیق مسعود احمدزاده تنوریسین چریکهای فدائی خلق گفته و نوشته است که: "در حقیقت تبئین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آنکه به تضاد اصلی نظام موجود، یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیستی توجه شود، تبدیل به یک چیز پوچ و مهمل میگردد و مسئله سلطه امپریالیسم را باید به طور

ارگانیک و به مثابه زمینه‌ی هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد". به باور ما درست عدم توجه به نقش امپریالیسم در صحنه سیاسی و اقتصادی ایران است که تحلیل‌های یک سری از نیروها را بقول رفیق مسعود "به یک چیز پوچ و مهمل" تبدیل کرده است. از سوی دیگر می‌دانیم که لنین آموزگار بزرگ کارگران تاکید داشت که: "مسئله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه است. بدون توضیح این مسئله نمی‌توان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و به طریق اولی از رهبری بر آن صحبت کرد." خوب در شرایطی که قدرت حاکمه در ایران وابسته به امپریالیسم است نیروی سیاسی‌ای که این واقعیت را درک نکند به راستی چگونه قادر خواهد بود در امر انقلاب شرکتی آگاهانه داشته باشد؟ چرا راه دور برویم تنها نگاهی به تحلیل‌ها و سرنوشت نیروهای سیاسی در دوران حیات جمهوری اسلامی خود گواهی است بر این واقعیت. در حالیکه بر عکس درست توجه به همین واقعیت است که به چریک‌های فدائی خلق امکان داده که تحلیل‌های واقعی و درستی از سیر رویدادها در ایران داشته باشند. این یک واقعیت است که در نزدیک به چهل سال گذشته جمهوری اسلامی ضمن شعار دادن علیه امپریالیسم و آتش زدن پرچم آمریکا سیاست‌های امپریالیسم را در ایران و منطقه پیش برده است و امپریالیسم آمریکا هم با اعمال تحریم‌های گوناگون و تبلیغات دروغین خود را مخالف سیاست‌های جمهوری اسلامی جا زده است. این مکاری، قدرت مانور و فریبکاری بزرگی به هر دو طرف داده و به آنها کمک کرده که مردم را گیج کنند و به تحلیل‌های نادرست و انحرافی در زمینه ماهیت قدرت دولتی در ایران دامن بزنند. شاهدیم که چنان تحلیل‌هایی چگونه در هر بزنگاهی خودشان را با برجستگی نشان می‌دهند. برای نمونه همین امروز با خروج دولت ایالات متحده آمریکا از برجام، عده‌ای بدون توجه به وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم و کنکاش در باره دلائل واقعی این سیاست، این امر را به حساب عدم وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم گذاشته و برخی از آنها بر طبل سیاست "رژیم پنج" می‌کوبند و برای تغییر جمهوری اسلامی به دست دولت ایالات متحده آمریکا روز شماری می‌کنند. چنین واقعیت‌هایی تعمق بر روی چگونگی و چرایی وابستگی نظم ظالمانه حاکم بر ایران و همچنین رژیم‌های حافظ این نظم به امپریالیسم را اهمیتی مضاعف می‌بخشد و این بحث در پاسخ به این ضرورت هم مطرح شده و اهمیت یافته است.

کودتای رضا شاه سر آغاز نو مستعمره شدن ایران

تلاش قدرتهای استعماری برای نفوذ در ایران به دوره صفویه بر می‌گردد. اما از آنجا که در اواخر قرن نوزدهم سرمایه داری اروپا کم کم وارد فاز امپریالیستی خود می‌شود و این واقعیت همزمان است با دوران سلطنت قاجار در ایران برای جلوگیری از طولانی شدن این بحث‌ها موضوع را از همین دوره شروع می‌کنم. در طی قرن نوزدهم درحالی که در اروپا مرحله رقابت آزاد در حیات سرمایه داری به اوج تکامل خود رسیده بود، با رشد تمرکز در تولید و ایجاد انحصارها، امپریالیسم به عنوان مرحله بالایی رشد سرمایه داری شکل گرفت. شکل‌گیری و رشد امپریالیسم، به اشغالگری مستعمراتی ابعاد هرچه وسیع‌تری بخشید. در آن زمان ایران، زیر سلطه سیستم فرتوت و گندیده فئودالی دست و پا می‌زد و حاکمیت استبدادی سلطنت قاجار جلوی رشد و تکامل جامعه را گرفته بود. در چنین شرایطی امپریالیستها به شکل‌های مختلف سعی در نفوذ در ایران را داشتند. آنها شاهان قاجار را مجبور می‌کردند که با به حراج گذاشتن منابع و ثروتهای ملی و استقلال کشور به اشکال مختلف جاده صاف کن رشد سلطه استعمار در ایران گردند. یکی از مکانیسم‌های نفوذ امپریالیستها در ایران اعطای وام به دولت ایران بود. شاهان قاجار وام‌های دریافتی را صرف عیش و نوش و سفرهای فرنگ خود می‌کردند که تنها نتیجه اش گسترش فقر و فلاکت توده‌ها بود.

در آن سالها در میان کشورهای سرمایه داری، انگلستان قدرت فائده بود که او را "کارگاه تمام جهان" می نامیدند. سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۸۰ سالهای تشدید فوق العاده سیاست اشغالگری های مستعمراتی برای این کشور بود. در چنین پروسه ای انگلستان در خیلی از بخش های جهان از آفریقا گرفته تا آمریکای لاتین نفوذ خود را وسیعاً گسترش داد. در همین پروسه بود که هندوستان را کاملاً بلعید و جهت بلعیدن ایران به رقابت با روسیه و دیگر قدرت های جهانی پرداخت.

در اواخر قرن نوزدهم سرمایه داری رقابت آزاد به سرمایه داری انحصاری یعنی امپریالیسم تبدیل شد و می دانیم که امپریالیسم چیزی نیست جز به قول لنین "سیستم جهانی ستمگری مستعمراتی مشی کشورهای پیشرو به اکثریت عظیمی از سکنه روی زمین و اختناق مالی آنان".

در این سالها و در آغاز قرن بیستم، ایران همواره آماج حمله امپریالیست های مختلف جهت مستعمره شدن بود. اما به دلیل تضادها و توازن قوای موجود بین امپریالیست های ذینفع از یک سو و مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی مردم از سوی دیگر، این کشور به مستعمره کامل تبدیل نشد و به صورت یک نیمه مستعمره باقی ماند. در این زمان در سطح جهان رقابتی شدید بین انگلستان، روسیه و آلمان و فرانسه و... جریان داشت که بعدها به جنگ جهانی اول منجر شد. در جریان این رقابت ها در سالهای ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان با بستن قراردادی مبادرت به تقسیم ایران به مناطق نفوذ خود نمودند که البته به دلیل مبارزات مردم و انقلاب مشروطه (۱۲۸۴-۱۲۸۸ برابر با ۱۹۰۶-۱۹۱۱) این قرارداد کارائی خود را از دست داد و با انقلاب اکتبر در روسیه (۱۹۱۷) و پایان دادن به نفوذ امپریالیسم روسیه در ایران، اوضاع اساساً تغییر کرد. یکی از اولین کارهای دولت شوروی بعد از انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) الغاء و افشای قراردادهای روسیه تزاری با امپریالیسم انگلستان در رابطه با ایران از جمله قرارداد استعماری ۱۹۰۷ بود.

به دنبال انقلاب اکتبر که در بطن جنگ جهانی اول رخ داد و به دنبال شکست کامل آلمان در این جنگ جهانی، انگلستان خود را در ایران بی رقیب احساس کرد و برای مستعمره نمودن کامل ایران دست به تلاش هایی زد. به طور برجسته، امپریالیسم انگلیس از طریق عواملش همچون وثوق الدوله (میرزا حسن خان) که در آن زمان نخست وزیر ایران بود تلاش نمود تا با بستن قراردادی که به قرارداد ۱۹۱۹ معروف شد ایران را عملاً "تحت الحمایه" خود در آورد. بر اساس این قرارداد تمامی مسائل کشوری و لشکری ایران زیر نظر مستشاران انگلیسی و با مجوز آنان پیش می رفت. بعد ها روشن شد که انگلستان به خاطر انعقاد این قرارداد ۴۰۰ هزار تومان به وثوق الدوله و وزیرانش رشوه پرداخت کرده است که در آن زمان پول کلانی بود. در رابطه با اسارت بار بودن این قرارداد تنها کافی است به گزارش وزیر امور خارجه انگلستان به کابینه این کشور اشاره کنم. لُرد کرزی وزیر امور خارجه وقت انگلستان در گزارشی که در نهم اوت ۱۹۱۹ نوشته شده است می گوید "یک سال پیش موقعی که در میدان جنگ طالع ما به طرف پیروزی ها رفت یک نفر سیاستمدار ایرانی به نام وثوق الدوله که طرفدار منافع انگلیس است رئیس وزرا شد. ما به وزیر مختار خود در تهران دستور دادیم قراردادی با دولت ایران منعقد سازد تا منافع انگلستان در آن خطه عالم محفوظ بماند و ضمناً ایران هم که دچار ضعف علاج ناپذیر است و لایق ایستادن بر سرپای خود نمی باشد، کمک هایی دریافت دارد." این سخنان بیشمارانه که به درستی ماهیت قرارداد ۱۹۱۹ را آشکار می کند در همان حال افشاگر ریاکاری های حاکم بر تبلیغات سیاستمداران استعمارگر نیز هست. سیاستمدارانی که در تبلیغات رسمی مدعی احترام به "استقلال و تمامیت ارضی ایران" بودند اما در عمل در جهت مستعمره کردن آن گام بر می داشتند.

اعتراضات و مبارزات مردم که به خصوص تحت تأثیر انقلاب اکتبر وسعت بیشتری یافته و چشم انداز روشنی پیدا کرده بودند، قرارداد ۱۹۱۹ را با شکست مواجه ساخت. در آن زمان در ایران مبارزات مردمی هر روز اوج تازه ای می گرفت. به چند نمونه اشاره می کنم.

قیام مردم شیراز در ۱۹۱۸ علیه پلیس جنوب که دست ساخت انگلیس بود و محاصره نیروهای انگلیس، قیام شیخ محمد خیابانی (۱۷ آوریل ۱۹۲۰) و قیام کلنل پسیان در خراسان ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) و سرانجام مبارزات میرزا کوچک خان و حزب کمونیست ایران که در جریان آن در مقطعی انقلابیون ایران ضمن میتینگ در رشت اعلام "جمهوری شورائی سوسیالیستی" نمودند.

امپریالیسم انگلیس برای مقابله با این جنبش ها و اجرای عملی قرارداد ۱۹۱۹، به تاکتیک جدیدی دست زد که تا آن زمان کم سابقه و ناشناخته بود. آنها با سازمان دادن کودتائی به وسیله سید ضیاءالدین طباطبائی (۱) و رضا خان میرپنج در سال ۱۲۹۹ برابر با ۱۹۲۰ میلادی تلاش نمودند قدرت مرکزی قدرتمندی در ارتباط با سیاستهای استعماری خود در ایران ایجاد کنند. به وسیله این کودتا و پس از تحولاتی که به نخست وزیری رضا خان و سپس سلطنت پهلوی منجر شد، عملاً یک قدرت مرکزی کاملاً وابسته اما در ظاهر مستقل در کشور به وجود آمد که مجری حلقه به گوش سیاست های امپریالیسم انگلیس بود.

توجه به نکته فوق از این زاویه مهم است که اساساً شکل سلطه امپریالیسم انگلیس در ایران در دوران رضا شاه از اولین تجربه های سلطه امپریالیسم در آن شکل در سطح جهان است که از آن به عنوان استعمار نو یاد می شود و کشور تحت سلطه، نومستعمره خوانده می شود. این شکل از تحت سلطه قرار دادن یک کشور بعدها پس از جنگ جهانی دوم در اکثر کشورهای تحت سلطه امپریالیستها به کار گرفته شده است. تعارض ظاهری شکل و محتوی ویژگی اصلی استعمار نو می باشد که حکومت رضا خان درست همین واقعیت را به نمایش می گذاشت. چون در حالی که قدرت حاصل از کودتای سال ۱۲۹۹ تا بن دندان وابسته به امپریالیسم انگلیس بود اما ظاهری مستقل داشت، امری که خیلی ها را در آن زمان در شناخت حکومت رضا شاه به اشتباه انداخت. تا آنجا که حتی بخشی از چپ های آن زمان و عده ای از مسئولین دولت تازه به قدرت رسیده شوروی تا مدتها رضا شاه را نیروی ملی و نماینده بورژوازی ملی ارزیابی می کردند.

در حالی که در کشورهای مستعمره حضور نیروهای استعمارگر و امپریالیستی کاملاً آشکار و عیان است، در این شکل از سلطه امپریالیستی، تمام تلاش امپریالیسم این است که سلطه خود را در پوشش دولت های به اصطلاح مستقل و به وسیله آنها اعمال کند تا احساسات ملی و مبارزات مردمی علیه خود را برنیا نگیزد. به همین خاطر هم برای این که حکومت رضا شاه به عنوان قدرت مرکزی برای سرکوب مبارزات مردمی احتیاجی به نیرو های انگلستان نداشته باشد، ارتشی از نیروهای ایرانی توسط کارشناسان انگلیس به وجود آمد و در اختیار رضا شاه قرار داده شد. در شرایطی که با در اختیار گرفتن و کنترل قدرت مرکزی توسط انگلیس دیگر اجرای قرار داد ۱۹۱۹ بی معنی بود، رضا شاه جهت فریب مردم از همان ابتدای کار الغای قرارداد ۱۹۱۹ را اعلام کرد تا به خود، وجهه و نمائی ملی بدهد. رضا خان حتی در ابتدا با تبلیغ جمهوری خواهی تلاش کرد برای خود وجهه ای ملی دست و پا کند، امری که در آغار بی تأثیر هم نبود.

شاید بد نباشد در اینجا اشاره کنم که دولت های ظاهراً مستقل اما وابسته به عنوان شکلی از سلطه امپریالیستی، پدیده ای ست که با توجه به تجربیات آن سالها در کتاب امپریالیسم لنین نیز مورد اشاره قرار گرفته است. در این کتاب در این باره گفته شده که "صفت مشخصه این دوران تنها وجود دو گروه اصلی از کشورها یعنی گروه کشورهای مستعمره دار

و گروه مستعمرات نیست، بلکه وجود شکل های گوناگونی از کشور های وابسته نیز هست که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک هستند."

به واقع کودتای سید ضیاء و رضا خان علیرغم هارت و پورت های اولیه و از جمله الغای قرارداد ۱۹۱۹ جلوه بارزی از این واقعیت بود که سلطه امپریالیستی منافع خود را در این می دید که با دادن ظاهر مستقل به دولت ایران، سیاست هایش از طریق چنین قدرتی پیش برده شود تا کمتر حساسیت داخلی و خارجی ایجاد نماید. به خصوص که دولت بر آمده از انقلاب اکتبر ضمن الغای تمامی قراردادهای اسارت بار روسیه تزاری در باره ایران مخالف حضور مستقیم انگلستان در مرز های خود بود و این امر در قرارداد دوستی دولت شوروی با دولت ایران به تاریخ ۱۹۲۱ (۱۳۰۰) مورد تاکید قرار گرفته بود.

جدا از تمامی اسناد و فاکت های تاریخی که در این فاصله در تائید وابستگی رژیم رضا شاه به انگلیس منتشر شده است خود این واقعیت که استقرار یک قدرت مرکزی بورژوائی پس از کودتای ۱۲۹۹ در شرایطی رخ داد که شیوه مسلط تولید فئودالی بود و این قدرت مرکزی بورژوائی هم در جهت تغییر آن هیچ اقدامی نکرد، تائیدی است بر این امر که این قدرت مرکزی بورژوائی انعکاس قدرت طبقات بورژوازی داخلی نبود؛ چرا که اگر بود اصولاً می بایست در اولین قدم دشمن دیرینه خود یعنی فئودالیسم را از بین ببرد. در حالی که آن قدرت مرکزی انعکاس قدرت بورژوازی امپریالیستی بود و به واقع یک قدرت خارجی که امپریالیسم انگلیس نام داشت به وسیله قدرت مرکزی بورژوائی که در ایران به وجود آورد، سلطه خود را در تمام شئون جامع اعمال و گسترش داد. خود این واقعیت که چند سال قبل از این کودتا، انقلاب بورژوا دمکراتیک مشروطه به دلیل نفوذ و دسیسه های قدرتهای امپریالیستی و ضعف بورژوازی داخلی در مقابل آنها به سازش و شکست کشیده شده بود، نشان می داد که بورژوازی ایران به خصوص در مقابل قدرت امپریالیسم که با فئودالها متحد شده بود و به این ترتیب پایگاه چشمگیری در داخل کشور برای خود دست و پا کرده بود امکان نیافته بود آن قدر رشد و گسترش یابد که بتواند با استفاده از قدرت اقتصادی خود فئودالها را کنار زده و قدرت سیاسی را قبضه نماید. به واقع عدم رشد صنایع و تجارت داخلی به دلیل حضور رقبای قدرتمند پیش گفته در بازار به بورژوازی ملی این امکان را نداده بود که با استفاده از قدرت اقتصادی خود قدرت سیاسی را با موفقیت قبضه نماید. توجه به این واقعیت نیز بیانگر آن است که منشاء اصلی قدرت مرکزی بورژوائی ای که با به سلطنت رسیدن رضا خان میرینج در ایران به وجود آمد نه بورژوازی بومی ایران بلکه امپریالیسم بود که قصد داشت با هویت مستقل دادن به مزدوران خود راه پیشبرد سیاست هایش را تسهیل نماید. به همین دلیل هم بود که پس از کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ خیلی زود سید ضیاء که وابستگی اش به انگلستان امر روشنی بود کنار زده شد و رضا خان که عنصری ناشناخته تر بود جایش را پر نمود.

بر اساس آنچه گفته شد، کودتای سید ضیاء و رضا خان میرینج و در تداوم آن قدرت گیری رضا خان یک سیاست فریبکارانه نواستعماری بود جهت حفظ و گسترش سلطه امپریالیسم انگلستان در ایران. این واقعیت تجربه تازه ای بود و مردم ما برای اولین بار شاهد چنین پدیده ای بودند. جالب است اشاره کنم که این فریبکاری البته از چشم برخی از کمونیستهای ایران پوشیده نماند. برای نمونه در مقاله "سیاست امپریالیسم انگلیس در ایران معاصر و راه ترقی در ایران" مندرج در نشریه ستاره سرخ ارگان کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران سال اول شماره یک و دو در این زمینه نوشته شده است که: "چون سید ضیاء، انگلو فیل معروفی بود بزودی منفور شده وظایفی را که به عهده گرفته بود نتوانست انجام دهد. بدین جهت انگلیس تصمیم گرفت رضا خان را که تا آن وقت شخصیتش بر هیچ کس معلوم نبود جانشین او نماید". در این مقاله تاکید شده که "امپریالیسم انگلیس از رضا خان خیلی توقع ها داشت که مهم آن سرکوبی

نهضت انقلابی بود که در آن وقت در تمام ایران دامن کشیده بود و دیگر استحکام تدریجی نفوذ اقتصادی و سیاسی انگلیس یعنی عملاً اجرای قرارداد ۱۹۱۹". (۲)

این واقعیتی است که امپریالیسم انگلیس از حکومت رضا شاه انتظار سرکوب جنبش خلق و آماده کردن شرایط جهت بسط سلطه خود را داشت. به خصوص که در آن زمان به دنبال شکست انقلاب مشروطیت و ناتوانی اش در تحقق مطالبات مردم، در هر گوشه ایران مبارزات آزادیخواهانه اوج گرفته بود. دیدیم که رضا شاه توسط ارتش انگلیس ساخته ای که در اختیارش قرار گرفته بود با چه قساوتی خواست امپریالیسم انگلیس را اجرا نمود. او قبل از هر چیز به قلع و قمع جنبش های ضدامپریالیستی پرداخت و با اعمال یک دیکتاتوری سیاه و با زور سرنیزه در جهت نابودی همه دستاوردهای انقلاب مشروطیت بر آمد و صدای هر آزادیخواهی ای را خفه ساخت و به این ترتیب شرایط را برای غارت ثروت های ایران و به ویژه منابع نفتی اش برای امپریالیسم انگلیس کاملاً مهیا نمود.

رضا شاه با کشیدن راه آهن از جنوب به شمال، امکان انتقال راحت نیروهای انگلیس به مرز شوروی را نیز فراهم ساخت. اهمیت کشیده شدن این راه آهن تا مرز شوروی که در جهت منافع امپریالیسم انگلیس به منظور مقابله با انقلاب اکتر بود را وقتی بهتر می توانیم درک کنیم که بدانیم این برنامه بدون هیچگونه اعتراضی از سوی قدرت های بزرگ غرب پیش رفت. در حالی که طرح احداث راه آهن بغداد که در ارتباط با شوروی نبود، با مخالفت خیلی از قدرتهای بزرگ مواجه شد. در این مورد لنین در کتاب "امپریالیسم بمانابه بالا ترین مرحله سرمایه داری" خود تذکر می دهد که خیلی از قدرتها مخالف آن بودند چرا که به "تصادمات و جنگ" منجر می شد.

در اواخر دوره رضا شاه یعنی سالهایی که جهان به سوی جنگ جهانی دوم می رفت به دلیل رشد امپریالیسم آلمان در سطح جهانی و از آنجا که در دوران امپریالیسم، این قدرت سرمایه و نیروی نظامی منتج از آن است که مناطق نفوذ امپریالیستی را تعیین می کند، آلمانها خواستار نفوذ در ایران شدند و امپریالیسم انگلیس خود را مجبور دید که به این خواست تن بدهد. این امر انعکاسی بود از رقابتهای و بده و بستان های امپریالیسم انگلیس و آلمان در سطح جهانی. ولی متأسفانه کسانی بدون توجه به وابستگی رژیم ایران به امپریالیسم انگلیس در آن مقطع، تحلیل های نادرستی از این واقعیت به دست دادند. تحلیل هائی که مدعی بودند که گویا رضا شاه مستقل از انگلیس و بر خلاف میل این امپریالیسم تصمیم گرفت به سوی آلمان برود و به تدریج آلمان را جایگزین انگلیس کند. چنین دیدگاه نادرستی نسبت به رابطه امپریالیستها با رژیم های دست نشانده شان هنوز هم اینجا و آنجا شنیده می شود و بیانگر آن است که صاحبان چنان دیدگاهی قادر به درک رابطه ارباب و نوکری در کشورهای تحت سلطه نیستند. برخی تحلیل ها مدعی بودند که چون رابطه رضا شاه با انگلیس رابطه ارباب و نوکری بود و رضا شاه چنین رابطه ای با آلمان نداشت پس می توانست همچون یک شاه وارد معامله با آلمان شود و به همین دلیل هم رضا شاه امپریالیسم آلمان را ترجیح داد. این تحلیل نیز با عدم درک سطح وابستگی رضا شاه به امپریالیسم انگلستان – که در آن زمان قدرت برتر جهان بود - متوجه این امر نبود که این نوکر نیست که ارباب را انتخاب می کند بلکه برعکس این ارباب است که نوکر را به خدمت گرفته و سپس هدایت و کنترل می نماید. در عمل هم دیدیم که وقتی که مصالح امپریالیسم انگلیس در جریان جنگ جهانی دوم ایجاب کرد، انگلیسی ها رضا شاه را با خفت و خواری تمام به جزیره موریس تبعید کردند و فرزندش را به جای او بر تخت شاهی نشاندند. توجه به همین مورد با توجه به تحلیل هائی که قادر به درک وابستگی رژیم های مزدور حاکم نیستند از اهمیت بسیاری برخوردار است. با چنان دیدگاه نادرست بود که در سالهای دهه ۵۰ نظری در حین اذعان به وابستگی رژیم شاه به امپریالیستها، چهره مستقل برای شاه قائل شده و مطرح می کرد که گویا شاه بین امپریالیستها مانور می دهد. همین امروز هم شاهدیم که چگونه برخی تحلیل ها ضمن گوادالوپ، گوادالوپ کردن و اذعان به روی کار آورده

شدن جمهوری اسلامی توسط امپریالیستها قادر به درک وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم نیستند. به واقع وقتی که ما وابستگی رژیمی به امپریالیسم را نشان دادیم و پذیرفتیم که این رژیم با اتکاء و قدرت امپریالیسم روی کار آمده دیگر نمی توان از قدرت مستقل مزدوری سخن گفت که امپریالیسم سیاست های خود را از طریق او پیش می برد.

اگر آنچه تاکنون گفته شد را خلاصه کنم باید بگویم که دوران رضا شاه با توجه به سلطه کامل امپریالیسم انگلیس بر جامعه ایران، یکی از سیاه ترین دوران های تاریخ ایران است که در شکل گیری آینده کشور و فقر و فلاکت و اسارت ایران تا به امروز از نقش تعیین کننده ای برخوردار است. در این دوره است که ایران کاملاً زیر سلطه امپریالیسم قرار می گیرد. بنابراین برای درک چگونگی استقرار سلطه امپریالیسم در ایران و تکامل بعدی آن باید حتماً دوره رضا شاه را به درستی شناخت. در این دوران است که امپریالیست ها با استقرار یک قدرت مرکزی بورژوائی، فنودالیسم را بیش از پیش از مواضع قدرت سیاسی بیرون می اندازند و آن را به فنودالیسم وابسته تبدیل می نمایند. طبقه فنودال با تفویض قدرت سیاسی خود به امپریالیسم در تلاش بود تا حداقل قدرت اقتصادی خود را حفظ کند و امپریالیسم هم تا زمانی که این شیوه تولید با منافع اش تعارض جدی نداشت به حفظ آن پرداخت ولی بعدها با توسل به اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ این لاشه فرتوت را به خاک سپرد. به این ترتیب با تاکید باید گفت که با کودتای رضا خان تمامی تضادهای جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت که تضاد خلق و امپریالیسم می باشد. بر این اساس دیگر نمی توان امپریالیسم را در ایران عاملی خارجی دانست بلکه باید آن را همچون عاملی داخلی که در هر پروسه ای اعمال نفوذ می کند مورد بررسی قرار داد. عاملی که بدون نابودی سلطه او مردم ایران به آزادی و دموکراسی و رهائی از ظلم و ستم دست نمی یابند.

(ادامه دارد)

زیر نویس ها:

۱- برای درک حد سرسپردگی سید ضیاءالدین طباطبائی به انگلستان تنها کافی است توجه نمود که در زمان مذاکرات مربوط به انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ که در نیلاق "پس قلعه" تهران انجام می شد، در حالیکه وزیر خارجه (علی قلی خان انصاری مشاور الممالک) را به این جلسات راه نداده بودند اما سید ضیاء که در آن زمان "مدیر روزنامه رعد و رابط اصلی بین سفارت بریتانیا و نخست وزیر (وثوق الدوله) بود، در تمام مراحل مذاکرات و در تمامی جلسات محرمانه شرکت داشت.

۳- در این مقاله همچنین تاکید شده که: "این مقصد را رضا خان از دو راه می توانست بدست آورد. از طرفی از راه ایجاد قشون "ملی" و از طرف دیگر از راه ابراز دائمی احساسات "دوستی" نسبت به اتحاد جماهیر شوروی و جلب توجه عناصر مترقی نسبت به خود و حاضر نمودن آنها برای همکاری با او. برای نیل بدین مقصود خود را جمهوری طلب نشان داده و در نتیجه دو روئی ماهرانه موجبات فریب دستجات منور الفکر را فراهم آورده بود. در باطن اما این کلمات راجع به "دوستی" و "جمهوری طلبی" عملاً حرف پوچ و بی معنی بوده و در حقیقت نفوذ انگلیس زیاد گردید. این دو روئی ماهرانه تا پائیز سال ۱۳۰۴ مداومت داشت. در این وقت رضا خان به کمک انگلیس موسسات انقلابی را از میان برده و نقاب جمهوری طلبی را از روی برداشته به تخت شاهی رسید." (صفحه ۲۴ و ۲۵ کتاب ستاره سرخ - ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران - به کوشش حمید احمدی).

به نقل از : پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران
شماره ۲۳۴ ، دی ماه ۱۳۹۷